پرونده

بازشناسی متهمان فتنه

## سند تأملات راهبردی و سعید حجاریان

سیروس محمودیان

بخش ۴۸

سعید حجاریان که بهتر از هر کسی به نتایج اقدامات ساختارشکنانه خود و همراهان فتنه‌گرش وقوف دارد، اینسان از تاملات تنهایی خود پرده می‌افکند: **«من به خاطر این تحلیل‌های ناصواب که مبنای بسیاری از اعمال نادرست قرار گرفته از ملت عزیز ایران عذرخواهی می‌کنم. هرچه گفتم غیر از صحبت دوست در همه عمر از آن پشیمانم. امیدوارم این سخنان که از دل برآمده بر دل بنشیند اما این کافی نیست. من در تعاملات تنهایی خود ریشه‌ها و علل موضع‌گیری‌های خود را واکاوی کرده‌ام که به‌طور اختصار به عرض می‌رسانم: در ۱۵-۱۰ سال اخیر مقالاتی از من به چاپ رسیده که حاوی بعضی از نظریات نامربوط به شرایط کشورمان بوده که قصد دارم بعضی از مهم‌ترین آنها را در این مجال بشکافم و علت انحراف این مواضع را تشریح کنم. یکی از مهم‌ترین این نظرات انطباق شرایط کشورمان با تئوری «ماکس وبر» درباره «سلطانیسم» است که معتقد است بر بسیاری از امپراتوری‌های شرقی این شیوه از حکومت جاری بوده و یک حاکم پاتریمونیال تیولدار و تعدادی حامیان وی که هرکدام خیل عظیمی از تحت‌الحمایگان را یدک می‌کشیده‌اند نظام سلطه را در سراسر قلمرو سرزمین مستقر کرده بودند».** به هر حال حجاریان که در سال‌های اخیر بشدت در دام‌های پهن شده توسط جاسوسان آکادمیک غرب از قبیل «جان کین» و «آدام مینچیک» گرفتار شده است در اعترافات خود سعی می‌کند هوشمندانه از این مساله گذر کرده و تنها نظرات ماکس وبر را عامل بدبختی‌های خود و دیگر فتنه‌جویان همکارش! معرفی کند که تا حدودی نیز در این امر به موفقیت نسبی مقطعی دست پیدا می‌کند. سعید حجاریان در بخش میانی اعترافات دادگاهی کاملا داوطلبانه خویش به روشنی از شرایط ویژه‌ای! که او را به وادی هولناک دشمنی با ایران اسلامی و ملت بزرگوار آن کشیده است به شکلی عبرت‌آموز رازگشایی می‌کند تا شاید راه سیاه طی شده توسط وی در آینه تاریخ پرفراز و فرود کشور عبرتی ماندگار برای آیندگان باشد. حجاریان در بخش نقد ماجرای «نظریه سلطانیسم» ماکس وبر و تطبیق نادرست آن با شرایط سیاسی کشور به چند نکته مهم اعتراف می‌کند. در واقع وی در بطن اعترافات نسبتا مدیریت شده‌اش می‌کوشد مثلا با اتکا به چند ایراد مبرهن وارده بر حوزه علوم انسانی کشور از سنگینی جرائم خود، اندکی بکاهد. او درباره علل و چگونگی گرفتار شدنش در «چاله علوم انحرافی» می‌گوید: «قبل از اینکه به نقد این نظریه درباره انطباق آن با شرایط ایران بپردازم لازم می‌دانم نکاتی را متذکر شوم: **۱- متاسفانه در ایران با ضعف علوم انسانی بویژه در رشته‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی مواجهیم و به‌رغم گسترش مراکز آموزشی عالی و کثرت دانشجو در رشته‌های علوم انسانی، متون آن از عمق چندانی برخوردار نیست و مطالب با ترجمه‌های اغلب ناقص و بدون نقد در اختیار دانشجویان گذاشته می‌شود.**

**۲- حجم وسیعی کتاب بعد از انقلاب ترجمه شده که بسیاری از آنها جنبه ایدئولوژیک دارند و در کنه آنها می‌توان ردپای مکاتب مختلف از مارکسیسم ارتدکس تا نولیبرالیسم را مشاهده کرد و این کتب به وفور در دسترس مشتاقان است.**

**۳- علاوه بر این فارغ‌التحصیلان علوم انسانی (بویژه در دانشگاه‌های خارج) که به عنوان اعضای هیات علمی استخدام می‌شوند ناخودآگاه حامل آخرین دستاوردهای این علوم به ایران هستند و هم‌اکنون می‌توان مشاهده کرد که دیدگاه‌های پست استوراکتورالیسم، پست‌مارکسیسم، فمینیسم و انواع مکاتب غربی تحت عنوان علم ترویج می‌شوند. عوامل مذکور به علاوه شرایط خاص من وضعی را پدید آورد که من هم بدون دیدگاه انتقادی به دام چاله این علوم انحرافی درغلتیدم».** لذا به نظر می‌رسد سعید حجاریان که زمانی تنها تئوری‌پرداز ارشد و کاردان جریان افراطی اصلاحات در ایران محسوب می‌شد و مشارکتی‌های غربزده بدون پشتوانه علمی! نظرات وارداتی او مجاز به انجام کوچک‌ترین حرکت در معادلات اجتماعی و تصمیم‌سازی‌های سیاسی خود نبودند، در کمال شگفتی همگانی در تاملات تنهایی خود در بازداشتگاه اوین بر رفتار و اندیشه‌های پیشین خویش که مجموع آنها را ناشی از «تبعیت ناآگاهانه از تئوری‌های غربی» اعلام می‌کند مهر ابطال زده و آشکارا اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند. همچنین حجاریان در ادامه اقاریر دادگاهی خویش درباره شرایط ویژه‌ای که او و همراهان ضدنظامش را به انحراف کشنده کنونی سوق داده است اینگونه می‌گوید: **«اما شرایط ویژه‌ای که مرا به این سمت سوق داد عبارتند از:**

**۱- من بعد از ارتحال حضرت امام(ره) و آغاز دولت سازندگی به معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک برگزیده شدم در آنجا بود که فهمیدم برای هدایت پروژه‌ها تجربه علمی- سیاسی کارساز نیست و لاجرم باید آموزش دانشگاهی هم داشته باشم، لذا فوق‌لیسانس و دکترای خود را در علوم سیاسی اخذ کردم و انبوه نظریات و ایدئولوژی‌های سیاسی نادرست در ذهنم تلنبار شد بدون آنکه بازنگری و نقد آنها را داشته باشم.**

**۲- با شروع موج اصلاحات و بویژه تشکیل جبهه مشارکت که به تئوری راهنمای عمل نیاز داشت طبعا از من توقع می‌رفت که به عنوان نظریه‌پرداز دست به کار شوم و تحلیلی علمی از شرایط جامعه، دولت و نیروهای سیاسی عرضه کنم تا راهنمای عمل حزبی قرار گیرد...».**

به هر حال ای کاش سعید حجاریان در همین بخش کمی شهامت به خرج داده و با گذر از بیان امور واضح و مسائل بدیهی به روشنی به افکار عمومی پاسخ می‌داد که چه کسانی از وی چنین توقعی داشته و مشخصا او و هم‌طیف‌های غربزده‌اش در تامین چنین توقعات مبتذل از سوی دشمنان انقلاب اسلامی و عوامل جاسوس استکبار جهانی چه کمک‌های مالی- فکری دریافت داشته‌اند.

# بحرین؛ منشور دوگانگی غرب در خاورمیانه

یادداشت

**مجتبی شجاعی:** این روزها اگر می‌خواهیم ترجمه واقعی سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه را بدانیم باید به بحرین و تحولاتی که در این کشور جریان دارد نظر بیندازیم. کشور کوچک بحرین در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های غرب و آمریکا در خاورمیانه به شمار می‌آید. در حال حاضر قریب یک‌چهارم خاک بحرین در اختیار فرماندهی ناوگان پنجم دریایی آمریکا قرار دارد. از بحرین همیشه به عنوان راه آزادانه انتقال نفت در خلیج فارس نام برده می‌شود. از این‌رو است که برای جهان غرب هیچ مکانی به اندازه خلیج‌فارس حیاتی و استراتژیک نیست، چه آنکه این منطقه یک‌چهارم نفت جهان را تامین می‌کند. با توجه به چنین اهمیتی حفظ خلیج‌فارس برای آمریکایی‌ها از هر موضوعی از جمله مساله حقوق بشر و دموکراسی مهم‌تر است. از این رو در یک قرن گذشته برخی خشن‌ترین دیکتاتورهای منطقه با حمایت آشکار آمریکا در خلیج‌فارس و پیرامون آن به قدرت رسیده‌اند. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و سرنگونی رژیم دست‌نشانده آمریکا در ایران، هزینه حفظ منافع آمریکا و غرب در منطقه از جیره نفت ایران پرداخت می‌شد، لذا ایران سال‌ها به عنوان ژاندارم منطقه شناخته می‌شد و پهلوی دوم اجازه داشت به نیابت آمریکا به مناطقی لشکرکشی کند. مدتی بعد این وظیفه برعهده صدام، دیکتاتور سابق عراق قرار گرفت که برای اطمینان انتقال آزاد و بی‌دغدغه نفت غرب، خاک ایران را مورد تجاوز قرار داد. سپس برای چند سال عربستان در کانون توجه واشنگتن قرار گرفت و اکنون بحرین است که به پایگاه نظامی آمریکا در منطقه بدل شده است. آمریکا نیز برای حفظ این پایگاه حاضر است خون هزاران بحرینی را به زمین بریزد و قدرت نظام سرکوبگر آل‌خلیفه را با ماشین آل‌سعود تضمین کند. دیدیم که اوباما هم تعارفی در این زمینه نداشت و اعلام کرد موضع‌گیری‌های آمریکا بر اساس منافع این کشور صورت می‌گیرد و مباحث دیگر در اولویت‌های بعدی قرار دارند. اظهارات اوباما بیانگر این امر است که برای واشنگتن حقوق بشر و مسائل دیگر دکور است و موضع‌گیری این کشور بر اساس منافع خود صورت می‌گیرد. پایه اصلی راهبرد سیاست‌های غرب در منطقه خاورمیانه ۲ مساله است: یکی حفظ امنیت اسرائیل و دیگری حفظ جریان نفت به قیمت ارزان. تحولات در بحرین می‌تواند بر قیمت نفت تاثیر وحشتناکی بگذارد؛ تاثیری بسیار شگرف‌تر از تحولات در تونس به واسطه رفتن بن‌علی یا ناآرامی‌ها در مصر به سبب وداع حسنی مبارک با قدرت، حتی ناآرامی‌ها در لیبی هم که این روزها جاری است، نمی‌تواند بر قیمت نفت آنچنان تاثیری را بگذارد که تنش در بحرین کوچک اما معجزه‌آسا گذاشت. اقداماتی که آل‌خلیفه در حال انجام آن است موجب خواهد شد اعتراضات مردمی از سطح به لایه‌های درون جامعه نفوذ پیدا کند. از طرفی شاهد هستیم آل‌خلیفه و آل‌سعود در حال ترسیم جنایتی ضدبشری در بحرین هستند و با برقراری یک سیستم پلیسی سعی دارند مبارزان و معترضان را با ارعاب و ترساندن از صحنه خارج کنند. این روند و اینگونه اقدامات منجر به این خواهد شد که احتمالا ما شاهد شکل‌گیری هسته‌ها و جریان‌های مخالف جدیدی در لایه‌های زیرین جامعه باشیم. اعتراضات بحرین تفاوتی با بحران در مصر، یمن، لیبی و تونس ندارد. اقلیتی که در بحرین حاکم هستند، اقلیتی مذهبی نیست. در بحرین اقلیت حاکم آل‌خلیفه هم شیعه و هم سنی را عملا تحت سلطه خود درآورده است. در این راستا شاید طرح موضوع مذهب در بحرین توصیف بخشی از بحران است و در واقع ابزار مذهبی توسط آل‌خلیفه به عنوان سوپاپ اطمینانی برای حفظ قدرت توسط آل‌خلیفه مورد سوءاستفاده قرار گرفته است، چه اینکه سنی‌های بحرین نیز در حال آگاه شدن هستند و این واقعیت را درک می‌کنند. از شروع دور جدید اعتراضات مردم بحرین حدس زده می‌شد که حاکمیت این کشور و حامیان منطقه‌ای‌اش از جمله عربستان از ۲ اهرم ایران‌هراسی و بزرگنمایی آنچه فتنه مذهبی یا طایفه‌ای نامیده می‌شود، برای خاموش کردن صدای معترضان با به‌کارگیری خشونت، سوءاستفاده کنند، لذا وقتی که کار بالا گرفت و حکومت بحرین در حال تسلیم شدن در مقابل مردم بود، نیروهای عربستان و سپس نیروهای اماراتی در پوشش سپر جزیره وارد بحرین شده و خیابان‌ها را از وجود معترضان پاک کردند. وجدان جامعه بین‌المللی علی‌القاعده باید استفاده از نیروهای نظامی، چه نیروهای نظامی داخلی و چه خارجی، برای سرکوب مردم را رد کند. هیچ پیمان دفاعی هم نمی‌تواند توجیه‌کننده چنین وضعی باشد. در یک روند تحلیلی می‌توان ادعا کرد مردم بحرین قربانی خارج شدن غرب و سران دیکتاتور منطقه از شوک انقلاب‌های مردمی و سرنگونی نظام‌های دیکتاتوری در مصر و تونس شده‌اند. این در شرایطی است که در انقلاب‌های مردمی در مصر و تونس، غرب به حدی در شوک این حرکت‌ها قرار گرفت که نتوانست از حکام دست‌نشانده خود در این ۲ کشور حمایت کند. به همین علت بود که اعتراضات مردمی در این ۲ کشور با خونریزی کم و در مدت کوتاهی به نتیجه رسید. بعد از مصر نوبت به یمن، بحرین، لیبی و اردن رسید. مسلما اگر مردم این چند کشور می‌توانستند راه تونسی‌ها و مصری‌ها را دنبال کنند در مدت زمان کوتاهی دیگر از دیکتاتورهای این کشورها در خاورمیانه و شمال آفریقا، اثری باقی نمی‌ماند در این وضع آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که ابتکار عمل را در دست بگیرند و با تشویق دیکتاتورهای دست‌نشانده به اتخاذ سیاست مشت آهنین در برابر اعتراضات مردمی بایستند، لذا مقامات آمریکایی با سفرهای متعدد به منطقه و بالاخص بحرین و عربستان، حمایت بی‌چون و چرای خود را از دست‌نشانده‌های‌شان در منطقه اعلام کردند، از این رو شاهد بودیم ارتش آل‌سعود با چراغ سبز آمریکا از مرز بحرین عبور کرد و حمام خونی در سرکوب مردم معترض و بی‌دفاع بحرین راه انداخت و غرب هم در پشت پرده دست سعودی‌ها را در سرکوب مردم بحرین باز گذاشت.

به نظر می‌رسد در بحرین شرایط برگشت‌ناپذیر شده است یعنی اینکه شرایط به قبل از خیزش بازگردد تصور خام و ساده‌ای است. هیچ راهی جز تداوم تحولات در این کشور قابل تصور نیست و حتی خود نظام حاکم نیز به این جمع‌بندی رسیده که بازگشت به وضع قبلی امکانپذیر نیست چون مردم آگاه‌تر شده و قیام کرده‌اند، در نتیجه نمی‌توان تصور کرد که جامعه کنونی، جامعه قبل از قیام باشد. از این رو باید گفت بحرین در آستانه تحول قرار دارد چه به صورت جزئی چه به صورت کلی و چیزی جز این قابل تصور نیست.

# دروغ یاغیان حقوق بشر!

نگاه

**طاهره ناطقی:** مدعیان دروغگوی دفاع از حقوق بشر مدت‌هاست که انسان‌ها را به فراموشی سپرده‌اند و در عمل در ادعاهای توخالی خود درجا می‌زنند و خود خوب می‌دانند که بشری که از آن دم می‌زنند چیزی جز بازیچه‌ای برای بنا کردن سازمان‌هایی که با عاریه گرفتن عنوان دهان پرکن حقوق بشر، راه نفس کشیدن و بهره‌وری از زندگی عادی را بر انسان‌ها بسته‌اند، نیست. وضع بشر به آستانه فروپاشی هنجارهایی رسیده است که اصل خلقت او بر آنها بنا شده و همه آنچه به نام او ادعا می‌شود از سوی همان‌هایی نقض می‌شود که ننگ تضییع حقوق ابتدایی او را در لوله سلاح‌هایی که به سوی حیثیت او نشانه گرفته‌اند، پنهان کرده‌اند اما آنچنان در فریبکاری و ریا فرورفته و در آن درغلتیده‌اند که ساده‌لوحانی را که همه تعالی انسانی را در پشت پرده لفاظی‌های سحرانگیز غرب یافته‌اند مفتون خود کرده است. در یک پروسه طولانی مبتنی بر خواست‌های شیطانی دشمنان واقعی بشریت، «دست‌نشانده‌پروری»، همه حیثیت دموکراسی را زیر چرخ‌های سنگین دیکتاتوری خرد کرده است. بوی مشمئزکننده دروغ «دفاع از آزادی بیان» در انگلستان، وقتی دانشجویان در غیرسیاسی‌ترین انتقادات مدنی زیر باتوم «خفقان» زالوصفتان به خاک و خون کشیده شدند و در فرانسه وقتی پرنده کوچک حجاب به بند کشیده شد و در آمریکا وقتی کشیش دیوانه‌ای حرمت مسلمانان را با آتش زدن قرآن زیر پا گذاشت، فضا را انباشت.

فقر چهره جهان را دگرگون کرده و فلاکت در کشورهایی که منابع عظیم‌شان را داعیه‌داران شکم‌گنده حقوق بشر بلعیده‌اند سر به فلک کشیده است. از سویی سازمان‌های صلح جهانی و حقوق بشری جز برای این مقصد بنا نشده‌اند که ماموریت جنگیدن را به بهترین شیوه مدیریت کنند؛ سازمان صلحی برای جنگ! حقوق بشری برای ضدبشر و توسعه فرومایگی آنها که قدرت را ناعادلانه در دست گرفته‌اند! با همه این اوصاف اما گروهی ساده‌اندیش و خودباخته در اینجا که بازهم به دغلبازی، جهان سوم نامیده شده است در مزبله‌های متعفن مدرنیته به دنبال پسماندهای روشنفکری و آزادی می‌گردند تا حفره‌های بزرگ وجود حقیر خود را با آن پرکنند و باور کرده‌اند آنها که ظاهر انسان به خود گرفته‌اند- و اگر چشم بصیرت بینا باشد باطن شیطانی‌شان را به وضوح خواهد دید- حامیان واقعی بشر و مدافع حقوق او هستند؛ حقوق بشری که مشتی حیوان وحشی و بریده از انسانیت در جلادخانه‌هایشان به خورد مغز معیوب امثال او داده‌اند و هستی کم‌مایه او را تسخیر کرده‌اند. چه حقیرند آنها که احکام متعالی اسلام را که مقصودی جز متصل کردن انسان‌ها به نقطه اوجی که در پس آن خدا نمودار خواهد شد، ندارد به بازی مسخره تشکیل کمپین‌های بی‌بازده فروخته‌اند تا به دموکراسی دنیای لجنی که مدعیان کذاب تمدن و آزادی ساخته‌اند نزدیک‌تر شوند: کمپین دفاع از همجنس‌بازان، کمپین حمایت از فمینیسم، کمپین دفاع از تروریست‌های مسلم، کمپین دفاع از حقوق... اما چشم‌های کم‌سوی‌شان به افغانستان، عراق، لیبی، یمن، بحرین و... که می‌افتد برای تایید هویت بشری انسان‌های مظلومی که تنها برای تنفس هوایی پاک‌تر و بهره‌مندی از جامعه‌ای برانسانیت منطبق‌تر خروشیده‌اند و بر سایه‌های پلید دیکتاتوری شوریده‌اند چشم به دهان ناپاک مدعیان دروغگوی دموکراسی و آزادی و جلادان بالفطره می‌دوزند! شیرین عبادی به عنوان برنده جایزه صلح نوبل و کسی که

بوق حقوق بشرش گوش همه را کر کرده است، این روزها بشری نمی‌بیند و فقط در سایت اینترنتی خود لینک آدرس همجنس‌بازها را می‌گذارد. بحرین به خاک و خون کشیده می‌شود، لیبی در خون دست و پا می‌زند، افغانستان در آتشفشان قهر داعیه‌داران ضدتروریسم می‌سوزد، استخوان‌های عراق زیر چکمه‌های خون‌آشامان آمریکایی خرد می‌شود، غزه از خون کودکان معصومش آبیاری می‌شود اما مدافعان صوری بشریت چشم‌هایشان را بسته‌اند و حنجره‌هایشان را فروخورده‌اند و ننگ سکوت بر دهان‌ها زده‌اند، این است حقیقت مدافعان آزادی و انسانیت؛ خفقان مرگ در برابر جوخه‌هایی که انسان‌های بی‌گناه را در کام می‌گیرند... داعیه‌داران وراج حقوق بشر مدت‌هاست درجا می‌زنند و واژه‌های فریبنده دردی از مظلومانی که برای به دست آوردن آزادی انتخاب به خون می‌غلتند دوا نمی‌کند؛ حقیقت تلخ بشریت این است!

# نقش راهبردی مردم در سال جهاد اقتصادی

نظر

**شریف حیدربیگی:** با نگاهی به تاریخچه کوتاه و پربار انقلاب اسلامی، می‌توان به وضوح به این مساله پی برد که در طول ۳ دهه از عمر بابرکت نظام جمهوری‌اسلامی، ملت ایران در هر حوزه‌ای که ورود پیدا کرده، توانسته با مجاهدت‌های اعتقادی و علمی و نیز حمایت و هماهنگی مسؤولان و دلسوزان نظام، دستاوردها و پیشرفت‌های شگرفی را بیافریند. از این‌رو به جرات می‌توان گفت هرجا و در هر حوزه‌ای که عقب‌ماندگی احساس می‌شود محصول عدم اعتماد مسؤولان به مردم و نادیده گرفتن حضور فعال و روحیه جهادی آنهاست.

در حقیقت؛ جایگاه مطلوب و موجود کشور را مدیون ملتی هستیم که به کرات حضور همیشگی و نقش موثرخود را در عمل به اثبات رسانده است. حضور آنها در عرصه‌های مختلف به مفهوم نادیده گرفتن نقش نخبگان یا قرار گرفتن مردم در برابر آنها نیست بلکه در چنین شرایطی است که نخبگان واقعی و متعهد، هرچه بیشتر و بهتر فرصت حضور و همراهی با مردم را پیدا می‌کنند. با این مقدمه و با توجه به نامگذاری سال‌های اخیر بویژه امسال که به نام «جهاد اقتصادی» مزین شده و ضرورت توجه به مسائل اقتصادی را بیش از گذشته تقویت کرده، لازم است جهت حرکت در این مسیر و محقق کردن منویات رهبر حکیم انقلاب، وضع موجود را با چشم‌اندازی که در برنامه پنجم توسعه پیش‌بینی و طراحی شده است مقایسه کنیم تا عرصه جهاد اقتصادی را هر بیشتر مشخص کرده و نقش و میزان تاثیر مردم و اصولا لایه‌های اجتماعی را یادآور شویم؛ مواردی که در برنامه پنجم توسعه در حوزه اقتصادی بدانها اشاره شده، بدین شرح است: «افزایش سالانه نسبت درآمدهای عمومی به استثنای درآمدهای نفت و گاز به اعتبارات هزینه‌ای»، «ارتقای نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی حداقل به میزان ۱۰ درصد»، «توسعه بخش تعاون و ارتقای سهم آن به ۲۵ درصد اقتصاد ملی»، «افزایش سهم تعاونی‌ها به ۱۵ درصد در بازار پولی کشور»، «ارتقای سطح شاخص توسعه انسانی»، «یک رقمی شدن نرخ تورم و همچنین بیکاری»، «افزایش چند برابری رشد اقتصادی» و... با این اوصاف، اصلی‌ترین سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که حال چه باید کرد؟ و پاسخ دادن به این سوال است که نوک پیکان جهاد اقتصادی را به سمت مردم متمایل می‌کند. شاید بتوان گفت باید به امام(ره) و مکتب معظم‌له رجوع کرد؛ روش و منشی که ایشان در مقاطع حساس تاریخ پربار انقلاب بدان تمسک جستند «ایمان به مردم» و «مردمی کردن عرصه مورد نظر ایشان» بود. توده مردم ایران به رهبری حضرت امام (ره)، در مقاطع حساس سال‌های آغازین انقلاب اسلامی به خوبی نشان داد که در سخت‌ترین شرایط و بدترین موقعیت‌ها، درست تصمیم می‌گیرد و بموقع اقدام می‌کند. مبارزه ملت انقلابی با رژیم پهلوی و پیشتازی مردم در پیروزی انقلاب اسلامی، حضور جوانان و نوجوانان این مرز و بوم در ۸ سال دفاع مقدس و بالاخص مقابله هوشمندانه مردم در برابر جنگ نرم داخلی و خارجی بویژه وقایع پس از انتخابات اخیر و... همه و همه مصادیقی بر این ادعاست. به عکس حوزه سیاسی تا بدانجا که در یک انتخابات بیش از ۸۵درصد مشارکت دارند، در بخش اقتصادی، کمترین اعتماد به مردم شده است؛ به‌رغم اینکه در حوزه سیاسی به نقش مردم اهمیت داده شده و جزو پیشرفته‌ترین جوامع سیاسی جهان محسوب می‌شویم اما در حوزه اقتصادی، کمترین اعتماد به مردم شده و نقش، ظرفیت و توانمندی‌های مردم مورد غفلت واقع شده است طوری که تا قبل از اجرایی شدن مقدمات اصل ۴۴، غیرمردمی‌ترین بخش جمهوری‌اسلامی که نسبتا عقب‌مانده‌ترین بخش نیز به شمار می‌رود در عرصه اقتصادی است که به علت اتخاذ سیاست‌های نادرست و غیراصولی برخی مسؤولان دولتی دوران گذشته، اکثریت مردم نتوانستند در آن به خوبی ایفای نقش کنند. به همین سبب مقام شامخ ولایت در کنار ملزوماتی مانند «حفظ اتحاد و انسجام ملی»، «استحکام معنویت و روح ایمان و تدین در جامعه» و اینکه کشور به مسائل حاشیه‌ای مبتلا نشود، نخستین شرط از ضرورت‌های تحقق جهاد اقتصادی را «روحیه جهادی» عنوان فرمودند. ان‌شاءالله ملت شریف و فهیم ایران با خودباوری، خودکفایی و با استفاده صحیح از امکانات بالقوه بتواند به آنچه شأن واقعی یک نظام اسلامی است، دست پیدا کند.

مسؤولان کشور نیز با توجه به ضرورت و نقش راهبردی مردم در مسائل اقتصادی و با بهره‌گیری از انسجام درونی و وحدت همه‌جانبه باید ضمن اینکه زمینه را برای حاکمیت ارزش‌های الهی و آبادانی ایران و عزت اسلام و مسلمین فراهم می‌کنند، بتوانند بر مشکلات فائق بیایند.

# دشمن خاندان هاشمی چه کسانی هستند؟

نقد

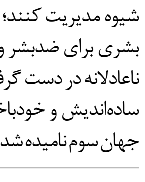

**مهدی سعیدی:** گفت‌وگوی فائزه هاشمی با سایت ضدانقلابی روزآنلاین که چندی پیش به تیتر یک آن مبدل شد، حاوی نکات تامل‌برانگیز فراوانی است که پرداختن به همه ابعاد آن خارج از حوصله این نوشتار است. این مصاحبه به بهانه اعتراض و حمله به وی توسط چند نفر در شهری که با الفاظ رکیک و ناشایست همراه بود، صورت گرفته و فائزه در آن تلاش دارد با فرافکنی، علل شکل‌گیری این حادثه را در جای دیگری جست‌وجو کند. وی کینه و نفرتی که در قلوب ملت حزب‌اللهی از فتنه‌گران شکل گرفته را ناشی از «شست‌وشوی مغزی» دانسته و ادعا می‌کند: «مثلا سپاه کلاس‌هایی دارد به نام دشمن‌شناسی که سپاهی‌ها مجبورند در آنها شرکت کنند چون اگه شرکت نکنند خبری از درجه و رتبه نیست. تو این کلاس‌ها فکر می‌کنید چه کسی به عنوان دشمن معرفی می‌شه؟ آقای هاشمی و خانواده‌اش. تو ادارات و ارگان‌ها و آموزش و پرورش و خیلی جاها جلساتی می‌گذارند و یک مشت دروغ کلاس‌های سپاه رو مدام تکرار می‌کنند».

درباره این اظهارات چند نکته قابل تامل است:

۱- برگزاری کلاس‌های آموزشی عقیدتی- سیاسی در مجموعه‌های نیروهای مسلح و از جمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مقوله جدیدی نیست که فائزه بخواهد نگرانی خود را از برگزاری آن اعلام بدارد. این کلاس‌ها متناسب با قوانین مسلم و مصوب در کشور چندین سال است که در حال اجراست و هر عقل و دل سالمی بر ضرورت آن گواهی می‌دهد. همچنین بخش عمده‌ای از موفقیت‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مقابله با اقدامات دشمنان انقلاب و فتنه‌های ضدانقلاب در ۳ دهه گذشته از عمر جمهوری اسلامی به برکت برگزاری این کلاس‌ها حاصل شده است. سرفصل‌های درس دشمن‌شناسی نیز موضوع غریبی نیست که فائزه نیازمند آن باشد که به دروغ متوسل شده و سپاه را متهم کند. هرچند رفتار سیاسی خانم هاشمی نشان می‌دهد متاسفانه وی تاکنون پشت میز چنین کلاسی ننشسته است که اگر چنین بود امروز به بازیگر فعالی در میدان دشمن تبدیل نمی‌شد!

۲- هرچند هجمه‌ها و تخریب‌های دشمنان و رقبای سیاسی می‌تواند عامل مهمی در کاهش و افزایش محبوبیت افراد باشد اما پیش از آنکه به دنبال بررسی عوامل بیرونی باشیم، باید رفتار و گفتار خود افراد زیر ذره‌بین نقد قرار گیرد، افراد خانواده‌ای که پرونده قطوری در این سال‌ها در برابر چشمان ملت از خود به جای گذشته است؛ خانم عفت مرعشی، مادر فائزه، در اقدامی کاملا تحریک‌برانگیز در صبح روز ۲۲ خرداد و در برابر دوربین‌های خبرنگاران رای خود به موسوی را آشکار کرده و همزبان با بازیگران کودتای مخملین مدعی می‌شود: «در صورتی که تقلب انجام نشود مطمئن هستم که میرحسین موسوی رای خواهد آورد»! مهدی هاشمی، اخوی فائزه، بعد از ناکام ماندن کودتای مخملی و آشکار شدن نقش کلیدی وی در هدایت آشوب‌ها از کشور می‌گریزد و حاضر به بازگشت و پاسخگویی به دادگاه صالحه نمی‌شود!

آنگاه که بانوی سیاستمدار خاندان هاشمی با حضور در اردوکشی‌های خیابانی و تجمعات غیرقانونی به تحریک اوباش و ضدانقلاب پرداخته و به واسطه آنکه منسوب به خاندان هاشمی است، به سرعت آزاد شده و از پاسخگویی در قبال اقدامات مجرمانه شانه خالی کرده و هنگام دستگیری بهانه حضور خود را خوردن ساندویچ یا خرید شب عید اعلام می‌دارد! و... نباید انتظار داشت که چشمان بصیر و تیزبین ملت این رفتارها را نبیند و حافظه قوی‌شان این مطالب را به فراموشی بسپارد! و البته سینه‌هایشان مالامال از درد و غصه و خشم و نفرت نشود!

۳- همچنین گویا فائزه فراموش کرده است که دوستان امروز وی و خاندان هاشمی، همان دشمنان دیروز ایشان بودند که در انتخابات مجلس ششم و با نوشتن مقالات متعدد تخریبی و «عالیجناب سرخ‌پوش» خواندن آقای هاشمی رفسنجانی کار را بدانجا رساندند که ایشان مجبور به استعفا از نمایندگی مجلس شد! در حالی که به علت تخریب‌های انجام شده در آخرین رده‌های منتخبان پایتخت قرار گرفته بود! به واقع باب تخریب و هجمه خاندان هاشمی را کسانی در دوران ۱۶ ساله سازندگی و اصلاحات گشودند که امروز به استفاده ابزاری از این خاندان رو آورده‌اند!

پس با این کارنامه مردود در فتنه ۸۸ و تخریب‌های انجام شده در دوران ۱۶ ساله یاد شده، دیگر نیازی نیست برای بررسی علل و چرایی افزایش کینه و نفرت عمومی از فائزه و مهدی هاشمی و دیگر فتنه‌گران، به جزوات عقیدتی-سیاسی و کلاس‌های درس دشمن‌شناسی سپاه سرک کشید و منفعلانه از «شست‌وشوی مغزی» سخن گفت! ما دلسوزانه به خانم هاشمی توصیه می‌کنیم برای فهم حقیقت و به جای فرافکنی و دشمن قلمداد کردن پاسداران و بسیجیان و ملت حزب‌الله، چشم و گوشش را باز کرده و عملکرد خود و اطرافیان و همپیمانان را مورد بازنگری قرار دهد و از آنانی نباشد که اینگونه مورد عتاب خداوند متعال قرار گرفته‌اند: «مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله، ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون. صم بکم عمی فهم لایرجعون».

دیدگاه

بررسی نظریه ولایت فقیه

## مشروعیت

سیدمحمدمهدی توسلی

بخش ششم

به عقیده نگارنده، هریک از انواع مشروعیت در دیدگاه وبر به صورت مستقل است و هر نظامی بر مبنای یکی از انواع مشروعیت مورد نظر وبر مشروعیت می‌یابد که در این صورت دارای نقص‌های زیر است:

**الف: نقایص مشروعیتی که فقط از بعد قانونی ارزیابی شود**

۱- قانون همیشه با خود مفهوم الزام، تحمیل و اجبار را به همراه دارد در حالی که مشروعیت و حقانیت در رتبه مقدم و جهت توجیه اجبار و تحمیل اراده‌ای خاص است.

۲- ممکن است حاکمیت و نظام سیاسی کاملا قانونی باشد، بدون آنکه مشروع وبر حق بوده باشد، زیرا بسیاری از قوانین یا موقعیت‌های منطبق با قانون ممکن است ناحق یا مشروع باشد. برای نمونه در جریان حکمیت خدعه‌آمیز عمروعاص، نماینده معاویه و ابوموسی اشعری، نماینده تحمیلی امیرمومنان علی(ع) واقعه‌ای به ظاهر قانونی اتفاق افتاد و نتیجه آن حاکمیت معاویه شد، در حالی که این جریان از غیرمشروع‌ترین رویدادهای تاریخ اسلام و نقطه به انزوا کشیده شدن حاکمیت برحق مولا علی(ع) است. همچنین می‌توان به حکومت آدلف هیتلر اشاره کرد زیرا زمانی که هیتلر صدراعظم آلمان شد، با روندی متکی بر قانون اساسی و به عنوان رهبر حزبی که بالاترین رای مردم را در انتخابات به دست آورده بود، زمام امور حکومت را به دست گرفت. به این شکل او به یک پشتوانه دموکراتیک برای رسیدن به قدرت بهره‌مند بود. با این حال، هیچکس هیتلر را به عنوان کسی که مشروعیت دارد توصیف نمی‌کند.

**ب: نقایص مشروعیتی که فقط از بعد سنتی ارزیابی شود**

با توجه به توضیحی که وبر برای مشروعیت سنتی ارائه می‌دهد و مواردی از آن را همچون موروثی، پیرسالاری، پدرسالاری، اعیان‌سالاری و... بیان می‌کند کاملا مشخص می‌شود منظور وی از مشروعیت سنتی همان تقدس قدرت‌سالار و سرور بوده و به نظام‌هایی که از قدیم وجود داشته است، برمی‌گردد. بنابراین با توجه به اینکه مشروعیت موروثی به معنای آن است که حاکم قدرت را از پدران خویش به ارث می‌برد این نقص وجود دارد که اگر به فرض کسی شایستگی حکومت بر مردم را دارد لزوما فرزندش نیز بهترین و شایسته‌ترین فرد برای تصدی حکومت نیست. از سوی دیگر، این موضوع رهبرانی به واسطه باورها و عقاید مردم مثل باور به پیرسالاری، اعیان‌سالاری و پدرسالاری اقتدار کسب می‌کنند، دارای نقص است زیرا در واقع عقاید و باورهای جامعه رکن و محور اصلی تلقی شده است حال آنکه عقاید و باورهای جامعه خود به نوعی معلول یکسری حوادث تاریخی و اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نیز شرایط روحی و جسمی آحاد جامعه است که مجموع این موارد به نوعی در ساختار شکل‌گیری عقاید و باورهای مردم تاثیرگذار است. بنابراین باورها و عقاید مردم که امری ذهنی و نه واقعی و عینی است به دلیل متغیر و بی‌ثبات بودن اعتبار ذاتی نیست تا به‌عنوان اصل محوری در تعریف مشروعیت اخذ شود زیرا مشروعیت پشتوانه حکومت و عنصر اساسی در ثبات آن است و چگونه می‌توان چنین پشتوانه‌ای را بر اساس امری کاملا ذهنی، غیرثابت و تاثیرپذیر از عوامل گوناگون که اعتبار حقیقی و ذاتی ندارد تعریف و شناسایی کرد؟

**پ: نقایص مشروعیتی که فقط از بعد کاریزماتیک ارزیابی شود**

با توجه به اینکه بعد «کاریزماتیک» در نظریه مشروعیت ماکس وبر به صورت مستقل ارزیابی می‌شود و بنا بر عقیده وبر، «کاریزما» یکی از انواع خالص مشروعیت است و حتی کاریزما نقطه مقابل عقلانی شدن (نوع اول مشروعیت در دیدگاه وبر) است، به عقیده نگارنده اینگونه کاریزما بودن به تنهایی معنا و مفهومی ندارد زیرا زمانی که آدلف هیتلر را شخصیتی کاریزما معرفی می‌کنیم در واقع کاریزما بودن هیتلر در بستر افکار ناسیونالیستی شناخته می‌شود. از سوی دیگر با توجه به اینکه تئوری ماکس وبر مربوط به سال ۱۹۱۹ است طولی نکشید که حکومت هیتلر در سال ۱۹۳۳ و حکومت جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ برخلاف مبنایی غیر از انواع یاد شده در تقسیم‌بندی وبر و با افکار ناسیونالیستی وارد عرصه معادلات سیاسی شد و مشروعیت پیدا کرد. همچنین می‌توان به تئوری مشروعیت مارکسیست‌ها که در هیچ‌یک از انواع مشروعیت از نظر وبر گنجانده نمی‌شود، اشاره کرد زیرا مارکسیست‌ها معتقدند مشروعیت یک نظام سیاسی تابعی از نیروها و روابط تولیدی یک جامعه است. از سوی دیگر مبانی ارزشی خاص وبر از نظر مبنایی با تفکر اسلامی تعارض دارد زیرا وبر عقلانیت را به معنای «غلبه نگرش علمی بر معارف انسانی» می‌داند؛ در حالی که اندیشه‌های اسلامی معارف انسانی که از طریق وحی بر پیامبران نازل می‌شود نسبت به نگرش علمی مادی ارجحیت دارد، زیرا خداوند در قرآن حجت را زمانی بر انسان تمام می‌کند که پیامبرانش را برای انسان ارسال کرد: «رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما».

پس از بررسی مشروعیت در فرهنگ سیاسی غرب بویژه نظریه ماکس وبر درباره منابع مشروعیت به عنوان مشهورترین نظریه‌پرداز غربی و قبل از ورود به بحث مشروعیت از دیدگاه اسلام، لازم است ابتدا تمایز مشروعیت سیاسی مورد نظر غرب با مشروعیت فقهی در اسلام را بررسی کرد که ان‌شاء الله در شماره آتی خواهد آمد.